

## مفاهیم اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن (۵)

منبع: سایت دین آنلاین، روز یکشنبه، مورخ: ۹۹/۹/۲

جلسه پنجم از سلسله جلسات مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن را در خدمت عزیزان هستیم. رسیده بودیم به آیه‌ای از آیات سوره اسراء که متضمن دعا کردن یا به تعبیر دقیقتر شفا یافتن بود. من آیات پیشین را توضیح دادم. البته بنای ما چنان که از آنها برمی‌آید تأکید بر یک سوره نیست. کما اینکه در جلسات پیشین هم به وقتش به سروق سوره یوسف رفتیم. همچنین از آیات مکی دیگر در جزء ۲۹ و ۳۰ استفاده کرده‌ام. در عین حال به تفاریق آیاتی را از سوره اسراء اختیار کردم و در این جلسات به تفصیل راجع به آنها سخن گفتیم. آیات منتخبی که با بحث ما تناسب و تلائم دارد. و الا هم سوره بلند است ۱۱۱ آیه دارد؛ و هم پاره‌ای از مضامینش به بحث ما مربوط نیست. به همین جهت هم من به برخی از آیات در این سلسله جلسات پرداخته‌ام. رسیده بودیم به آیه‌ای که از شب زنده‌داری سخن می‌گفت:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

توضیح دادم قصه «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند» را به روایت حافظ هم شنیدیم. آثار و برکاتی که شب زنده داری و خلوت‌گزینی و خلوت نشینی دارد را بیان کردیم. از این مضامین عبور کردیم تا رسیدیم به این آیه قرآن که: **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۗ وَكَأَيِّذٍ** **الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.**

وعده کردم این نوبت راجع به این آیه که در آن از شفا سخن رفته است و در آیه دیگری که از رحمة للعالمین بودن پیامبر (ص) سخن رفته است و نسبت شفا و دعا سخن بگویم. خصوصاً با عنایت به وضعیتی که ما در آن به سر می‌بریم. در موقعیت کرونایی که پاره‌ای از مؤمنان و غیرمؤمنان از اینکه در این اوقات دینداران چه تصویری از خداوند دارند نیز سؤال می‌کنند؟ و آیا آنچه که رخ داده است مسئله‌ای است یا به تعبیر دقیقتر مصداقی است از مسئله شر؟ چگونه باید با آن تعامل کنند؟ آیا این شکی در عقایدشان ایجاد نمی‌کند یا نکرده است؟

من در این ایام بارها مورد این سؤال واقع شده‌ام. جهت اطلاع دوستان اگر مایل بودند در فاصله بین این نوبت تا نوبت آتی در مقام تکمله و تتمه عرایض امروز، بد نیست مصاحبه‌ای از من که هفته گذشته در یکی از روزنامه‌های تهران، تحت عنوان «و بگو ماهیها حوضشان بی آب است» -

که تعبیری است که من در مصاحبه به کار برده بودم و چنانکه می‌دانید از یکی از اشعار دفتر هشت کتاب سپهری اخذ شده است - ، مراجعه کنند.

آنچه که اینجا عرض می‌کنم البته حالت بسط یافته آن مضامین است. با استشهاد به پاره‌ای دیگر از آیات قرآن در عین حال به مثابه تکمله آن مصاحبه است.

من آراء الاهیاتی خود را آنجا آورده‌ام و توضیحی که در باب مسئله شر و نسبتش با دیگر اوصاف خداوند و قصه دعا که به هر حال بی نسبت با این مضامین نیست توضیحات فلسفی و توضیحات الاهیاتی را آنجا داده‌ام. امروز قدری از آن را وام می‌کنم. اما نه به نحوی که بر مباحث ما سایه بیافکند. در عین حال مفهوم «شفا» را که صراحتاً در این آیه از آن سخن به میان آمده است را توضیح خواهم داد.

### مفهوم شفا در قرآن

اجازه بدهید یک آیه دیگر از قرآن را هم برایتان قرائت کنم این آیه، آیه ۶۰ سوره غافر است و از شهرتی برخوردار است.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ .  
پروردگارتان گفت که مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم. و کسانی که از پرستش من تن بزنند و استکبار بورزند یعنی نخوت و کبر بورزند، خوار می‌شوند به زودی و در دوزخ در خواهند آمد.  
آیه از شهرتی برخوردار است که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

یک سؤال مقدری که طرح می‌شود و با این آیه ۸۲ سوره اسراء هم از حیثی قرابتی دارد که به چه معنا قرآن شفاست؟ به چه معنا دعاها می‌شود؟ مگر خداوند نگفته است: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ خوب فی‌المثل این همه الان مریض‌هایی هستند که با کرونا دست و پنجه نرم می‌کنند، آیا دعای ایشان مستجاب شده است؟ و اگر نشده به چه معنایی قرآن شفاست؟ مگر اینجا نگفته که شفاست؟

اینکه گفته شده برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است. ما قرآن را نازل کردیم ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید. خوب اینها تکلیفش چه است؟ یک مؤمن چگونه باید به این مضامین نگاه کند؟ دعا کند؟ یا نکند؟ قرآن را کتاب شفا بیانگارد یا نیانگارد؟ اینها مضامینی است که شایان توجه است و ذهن و ضمیر ما را هم می‌تواند به خود درگیر کند.

توضیحی می‌دهم و بعد، از ملاحظات عزیزان استفاده می‌کنم. آراء خودم را در این باب ذکر می‌کنم، که هم صبغه قرآنشناختی دارد\_ یعنی متمرکز بر آیاتی است که از قرآن می‌خوانم\_ و هم متناسب با درکی که به نحو جامع الطراف از مضامین قرآنی می‌فهمم و هم پاره‌ای نکات الاهیاتی فلسفی که عرایض را احیاناً روشن‌تر می‌کند.

قصه شفا خواندن قرآن و آنچه برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است را نباید در وهله نخست به معنای شفای دردهای جسمانی متعارف گرفت. اینکه تولیت حضرت معصومه (س) همان اوایی که بلیه کرونا سربرآورده بود، گفت: حرم دارالشفاست؛ و از بسته شدن درهای آن جلوگیری کرد! تا جایی که من می‌فهمم این ادعا هیچ نسبتی با شفا خوانده شدن قرآن ندارد. اگر مُراد از شفا، شفای دردهای جسمانی باشد، متضمن خبطی/خلطی است. ایشان که راجع به زیارتگاه این تعبیر را به کار برد؛ ولی ما در قرآن هم این چنین مضمونی را در باب این کتاب نمی‌بینیم که گفته شده باشد قرآن برای شفابخشی دردهای جسمانی شما نازل شده است.

اینچنین چیزی در قرآن نیست. اصلاً نوبت به زیارتگاهها نمی‌رسد. در باب مقبره و مزار پیامبر (ص) هم هیچ اشارتی نرفته است. چه رسد به امامان و امامزادگان اصلاً و ابداً چنین تعبیری نداریم. در قرآن در باب اینکه به سزوق مزار پیامبر (ص) بروید و از آن شفای دردهای جسمانیتان را طلب کنید، مطلبی نیامده است.

پس از منطق قرآنی که خوب روشن است، وقتی در باب پیامبر (ص) این تعبیر نیامده است، قصه زیارتگاه رفتن و شفای جسمانی را از آنها طلب کردن تکلیفش چیست؟ من مشکلی ندارم با زیارتگاهها، به زیارتگاهها رفتن و آنجا نشستن. ایامی هم که ایران بودم هر از گاهی به مشهد می‌رفتم. فی نفسه آن فضای معنوی خوب است؛ آدم دعا می‌کند، هر چه که هست. اما اینکه انتظار اینچنین داشته باشیم که خداوند به تعبیر فلاسفه در عرض علل باشد نه در طول علل و تخطی کنیم و توجه نداشته باشیم که اسباب و علل استجاب دعا هم در این عالم فراهم آمده است، امر روا و مقبولی نیست.

یکی از موارد به کار بستن عقل عرفی، صحه نهادن به نیمی است که خداوند داده است. از طریق اسباب و علل و امور، قصه را پیگیری کنیم. از متنی که اولاً برای شفابخشی به کژیها و پلشتیهای درونی آمده است، نه برای نقض قوانین طبیعت. انتظار حداکثری از آن نداشته باشیم. اینها همان انتظارات ناصوابی است که عده‌ای از سنت دینی برده‌اند و معالاسف برخی از روحانیون هم که صدایشان شنیده می‌شود مثل تولیت حرم حضرت معصومه (س)، بر این امر تأکید می‌ورزند.

البته خوشبختانه ایشان، به نوعی بعداً سخنانشان را پس گرفت و مراجع هم در این باب سخنی نگفتند که کاملاً حرکت حکیمانه و عالمانه‌ای بود. بر این تجربیات و دست‌آوردها صحه نهاد. من که سابقه تحصیل علوم تجربی هم دارم، ۵-۶ سالی در دانشگاه تهران داروسازی خوانده‌ام و هم با زیست‌شناسی هم داروسازی که به هر حال نسبتی دارد آشنایی نیکویی دارم. می‌فهمم که چگونه داروها کار می‌کنند. چگونه باید به دست آوردهای دارویی احترام نهاد. قرار نیست قوانین تخطی ناپذیر هستی را نقض کنیم. یا انتظارات خلاف واقع داشته باشیم. اینکه در اینجا قرآن «شفا» خوانده شده است،

شفای دردهای روحی است؛ شفای زشتیها و پلشتیها و کژی‌هایی است که احیاناً در من و شما راه پیدا می‌کند. ریزش می‌کند. نه در وهله نخست شفای زخمهای جسمانی.

### ماجرای دعا و استجاب آن

ممکن است شما از من بپرسید همان آیه ۶۰ سوره غافر که خواندم، چه است؟ و اینکه خداوند گفته است مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، قصه‌اش چه می‌شود؟ ممکن است بگویید اگر این چنین است، ما دعا نکنیم؟ یا این سخن قرآن متضمن ناسازگاری نیست وقتی که پاره‌ای از دعاها مستجاب نمی‌شود؟

بگذارید برای توضیح بیشتر این مطلب به یکی از غزلهای نیکوی حافظ استشهد کنم که فضای بحثمان هم لطیف‌تر بشود. غزل مشهوری است که با مقوله دعاکردن ارتباط وثیقی دارد. می‌گوید که:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند  
نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند  
عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش  
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند  
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند  
هر آن که خدمت جام جهان نما بکند  
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق  
لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند  
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار  
که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند  
ز بخت خفته ملولم؛ بود که بیداری  
به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند  
بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد  
مگر دلالت این دولتش صبا بکند

خوب هم در معنا و هم در لفظ غزل لطیف و پرمغزی است. من با دو بیت از ابیات غزل کار دارم که متناسب با بحث امروز ماست:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند  
ز بخت خفته ملولم؛ بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکنند  
این ابیات با آنچه که از سوره غافر قرائت کردم تناسب دارد که: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

اما و هزار اما که به تعبیر فلسفی کلمه رابطه علی معلولی میان دعا کردن و استجابت دعا برقرار نیست. درست است که دعای مضطربین منتج به نتیجه می‌شود، یا بناست که بشود، اما نه اینکه دعا و استجابت آن یک مکانیزم علی- معلولی داشته باشد. اینکه وقتی ما قرآن را شفا می‌دانیم، همانطور که توضیح دادم آن را شفایی برای امراض جسمانی بدانیم. اینکه بگوییم چه قرآن، چه مکانهای مقدس در زمره درالشفاهها به حساب می‌آیند یا مشخصاً مکتوبات شفابخش قرآن را ذکر می‌کنند، این تصویر غلطی است.

من دست کم به علیت و قوانین صُلب و سخت هستی که تخطی ناپذیرند، باور دارم. آنچه که در علم جدید و فلسفه علم جدید به آن قوانین طبیعت گفته می‌شود، از قانون جاذبه بگیرید تا قانون برابری زاویه تابش و بازتابش در فیزیک نور، تا اصناف قواعد بایولوژیک که در بدن است، این قوانین کار خود را در عالم هستی انجام می‌دهند. قرار هم نیست نقض شوند.

یا ما وقتی که می‌خواهیم از دعا و استجابت آن سخن بگوییم، تصویری اینچینی داشته باشیم. در قرآن گفته شده است که دعا کنید و وعده داده شده است که دعا مستجاب می‌شود. یا ما می‌گوییم یا گفته می‌شود که فلانی و بهمانی مستجاب الدعوه هستند. دل پاکی دارند. ضمیر روشنی دارند. احتمال استجابت دعای ایشان بیشتر است. اما تأکید می‌کنم رابطه علی میان دعا کردن و استجابت کردن دعا برقرار نیست. بنا نبوده که هر دعایی مستجاب بشود. در طول تاریخ هم دعاهای مستجاب نشده، البته که بوده‌اند و هستند.

برخی از دعاها هم بنا بر قول قائلانشان مستجاب شدند. اینکه شما به من بگویید که به تعبیر آکادمیک امروز ما تحقیقات پسینی داریم در باب دعاهایی که مستجاب شدند، من نمی‌دانم و بعید هم می‌دانم بشود انتخابی داشت میان افرادی که دعاهایشان مستجاب شده است و بعد بتوان راجع به اینها با شواهد تجربی روشمندی سخن بگوییم. اما قطعاً هم از دعاهای مستجاب نشده خود و دیگران خبر داریم و هم از دعاهای مستجاب شده.

اما این یک بحث علمی و روشمند تجربی نیست. یعنی بدین معنا که شما به من بگویید که اگر تحقیقات پسینی تأیید کرد، رابطه میان دعا کردن و استجابت دعا را من بر آن صحه می‌نهم. اگر تأیید نکرد، من صحه نمی‌نهم. نه اینچنین نیست. رابطه میان فیزیک و متافیزیک خیلی پیچیده است. پیچیده به این معنا که هم قواعد علی در هستی کار می‌کند و هم دعایی که شخص در هستی روانه می‌کند. برای اینکه عرایض روشتر شود، بگذارید از یک تفکیک استفاده کنم. شاید نام ویتگنشتاین را شنیده باشید. فیلسوف اتریشی - بریتانیایی مؤثر که فوق‌العاده مهم بود. آثار دوران‌سازی هم دارد. از بخت بلندم آشنایی نیکی با این فیلسوف متبحر و دوران‌ساز قرن بیستم داشته‌ام. روزگاری که در انگلستان تحصیل می‌کردم، به تفصیل با آراء او آشنا گشتم و توفیق ترجمه و شرح کتاب او «رساله

منطقی فلسفی» به انضمام چند کتاب دیگری که متضمن مقالات فلسفی - پژوهشی من در باب این فیلسوف بلندآوازه است را داشته‌ام. یکی از مفاهیم نیکوی او در دوران دوم فلسفی‌اش عبارت است از language game به اصطلاح چهارچوب مفهومی به مثابه بازی می‌داند.

اولاً به مثابه بازی که در مقام تمثیل ما بازیگران و کاربران زبان همچون بازیگرانی هستیم که در داخل یک بازی وارد شده‌ایم و واژگان را مثل یک توپ به هم پاس می‌دهیم. این در مقام تمثیل است و نمی‌خواهم وارد بحث تفضیلی‌تر فلسفی بشوم. در بازی زبانی ما به مثابه کاربران زبان، واژگان را مثل توپهایی به هم پاس می‌دهیم و مطابق با همین تلقی بازیهای زبانی متعدد و متکثری داریم. یعنی بازی زبانی سیاست، بازی زبانی هنر، بازی زبانی علم که در بازی زبانی هنر، هنرمندان در آن مشغول هستند. در بازی زبانی سیاست، سیاست ورزان. در بازی زبانی علم، عالمان. بر همین سیاقها بازی زبانی دین، بازی زبانی فلسفه و بازی زبانی کلام را داریم.

از این جهت این را گفتم که مطابق با این تصویر، وقتی من از دعا و استجاب دعا سخن می‌گویم یک وقت است که در دل بازی زبانی دین این را طرح می‌کنم و مرادم نحوه استجاب دعای دینداران متعارف است. یا درکی که از خداوند و استجاب دعا دارند. آنچه که از آن به دینداری متعارف یا به تعبیر دکتر سروش «دینداری معیشت اندیش» تعبیر می‌شود. دینداری مردم کوچه و بازار. دینداری که با زندگی گره خورده است و از جنس نوعی نحوه زیست است form of life هم برای زندگی یک ابزار است و هم در عین حال این ابزار زندگی متضمن ابراز بندگی هم هست. اما این ابزار زندگی و این ارتباط وثیقی که با زندگی دارد، دینداری که از دل تفلسف و بحث کلامی و عرفانی در نمی‌آید. خیلی از دینداران هم تصویرشان از دیانت اینچنین است. اختصاصی هم به اسلام ندارد. در مسیحیت، یهودیت هم هست.

پرونده بحث از شفا را ببینیم. اینکه انتظارمان از دارالشفا بودن امکنه زیارتی را کنار بگذاریم. شفابخش بودن قرآن را هم گفتم به معنای شفا بخشی گیر و گرفتهای روحی و روانی است. بدین معنا مرادم از روانی یعنی همین خوی و خصلتهایی که فرد دارد. آن کژیها و پلشتیها و تنهایی‌های اگزیتنسیلی که می‌توان با پناه بردن به این کتاب مقدس و دیگر متونی که در میراث به ودیعه نهاده شده است از خود دور کرد. فرد احوال خودش را خوش کند. تجارب کبوترانه را نصیب ببرد.

در این بحث از شفا بخشی قرآن و انتظار ما از شفا بخش بودن متون دینی به قصه دعا و استجاب دعا که می‌رسیم، اگر ما در دل بازی زبانی دین تحقیق کنیم به نحوی به این قصه پرداخته می‌شود:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۝

در دل بازی زبانی دین که جمهور دینداران در آن قرار دارند، از خدا تصویر نامنحی وجود دارد. یعنی یک خدای انسان‌واری<sup>۱</sup> که تو گویی مثل یک پادشاه مقتدر بر عرش نشسته است و دیگران به او عرض ارادت و بندگی می‌کنند. این یک تصویر از خداست. مطابق با این تصویر، اگر من حیثاً خودم را خوار و خفیف کنم، یا در برابر خداوند تضرع کنم، چنانکه به پادشاهی عرض ارادت می‌کنی و دل او به رحم می‌آید، حتماً دعای من مستجاب می‌شود. آن وقت کسی که چنین تصویری از خدا و دعا دارد، ممکن است بگوید اگر دعایم مستجاب نشود، یا خبط و خطایی از من سر زده است یا به مکانیزم استجاب دعا شک می‌کند.

به نظرم هر دو باطل و ناموجه است. درک دینداران متعددی از دعا کردن و استجاب دعا این است که موجودی، (خداوند) بر عرش نشسته است. یک سلطان مقتدری که گوش می‌کند و اختیار می‌کند هر کدام را که خواست اجابت کند و هر کدام هم که نه پس می‌زند و فرو می‌نهد. به نظرم این تصویر از خداوند تصویر نامنح و تصویر ناتراشیده‌ای است. خداوند که جایی نشسته است. یعنی تعیین و تقرّر و کرانه‌ای ندارد. فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۖ به هر سو رو کنید خداوند را می‌بینید. سخن از مهابت و فراگیری خداوند است. بی‌تعینی، بی‌رنگی، بی‌صورتی او هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. این هم یک جور خداشناسی است که در بازی زبانی فلسفه و بازی زبانی کلام از آن بیشتر سخن به میان می‌آید.

اگر شما بیابید و تصویرتان از خدا را منقح‌تر کنید، کاری که در بازی زبانی فلسفه و بازی زبانی کلام انجام می‌شود که متکلمان و فیلسوفان در درازنای تاریخ کوشیده‌اند بدان جامه عمل بپوشانند؛ آنوقت متناسب با آن تصویر از خدا درک ما از استجاب دعا هم تغییر می‌کند. وقتی که من می‌گویم رابطه علی و معلولی میان دعا کردن و استجاب دعا برقرار نیست، وقتی که می‌گویم شفای روح در طول شفای جسم قرار می‌گیرد، نه در عرض آن و ما باید به اسباب و علل مراجعه کنیم، قوانین طبیعت را جدی بگیریم و به دستاوردهای علمای تجربی عطف نظر کنیم، همه اینها با تصویر و تلقی از امر متعالی سازگار است. از آن تصویر رایج که شاید جمهور دینداران معیشت اندیش به آن باور دارند، فاصله دارد. چنانکه من می‌فهمم منقح‌تر و شسته‌رفته‌تر و معقول‌تر است و با بیکرانگی و بی‌تبیینی خداوند تناسب و سازگاری بیشتری دارد.

### تبیین دعا بر اساس دو نظام الهیاتی

در سنت فلسفه دین یا به تعبیر دقیقتر الهیات فلسفی، در کنار الهیات راستکیشانه و الهیات ارتودوکس یا همین دینداری معیشت اندیش، دستکم دو نوع نظام الهیاتی داریم. یکی نظام الهیات

---

1 . anthropomorphic

سلبی؛ که به الاهیاتِ تنزیهی موسوم است. و دیگری الاهیاتی که در سنت خودمان بخوایم تعبیر کنیم الاهیاتِ مشایی - سینوی از آن یاد می‌کنم. الاهیاتی که بیشتر با فلسفه مشاء ما در تناسب و تلائم است.

### الهیاتِ تنزیهی

در الاهیاتِ تنزیهی تأکید بر مؤلفه‌های سلبی خداوند است. یعنی اینکه ما مطابق با آموزه‌های الاهیاتی صرفاً می‌توانیم به نحو سلبی راجع به امرِ متعالی سخن بگوییم. عموم عرفا در آثارشان از آن سخن گفته‌اند. در منطق الطیر عطار، مثنوی مولانا و در مقالات شمس تبریزی این را می‌توانید ببینید. یا در میان متقدمین صوفیه از بایزید بسطامی گرفته تا ابوالحسن خرقانی و توسعاً عرفای سنت خراسانی و عرفای سنت و مکتب بغداد این نوع مواجه شدن با خداوند موج می‌زند و به نحو سلبی و تنزیهی راجع به او سخن گفته‌اند. اینکه ما در قرآن می‌خوانیم که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یا در نمازهای روزمره الله اکبر که می‌گوییم؛ توضیحی که عرفا می‌دادند از این قرار بود که اللَّهُ كَبْرٌ مِنْ أَنْ يُوصَفَ خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود. هرچه که شما بگویید به نحو سلبی و محدود راجع به او سخن گفته‌اید اللَّهُ كَبْرٌ مِنْ أَنْ يُوصَفَ. از آنچه به وصف در آید بزرگتر است. این یعنی من به نحو سلبی و تنزیهی می‌توانم راجع به او سخن بگویم. چون ما موجوداتی کرانمند هستیم و او بیکرانه. به همین سبب هم مولوی در دفتر سوم مثنوی می‌گوید:

کاشکی هستی زبانی داشتی تا ز هستان پرده‌ها برداشتی

هر چه گویی ای دم هستی از آن پرده دیگر بر او بستنی بدان

هرچه که راجع به او سخن می‌گویی به نحوی داری بر او پرده می‌افکنی. چو تو کرانمندی و او بیکران است. موجود کرانمند در باب امر بیکران که سخن می‌گوید، سخنش محدود است. نمی‌تواند کما هو حقه ادای مقصود کند. گله عارفان از تنگنای زبان، اُسّ و اساسش بر همین مبناست.

حرف و گفت و صوت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زَنَم

من حرف و گفت و صوت را کنار می‌زنم و بدون این سه با تو دم می‌زنم. چون تو بیکرانی و من هر چه که می‌گویم کرانمند است. حرف، صوت، واژگان و مفاهیم که به استخدام و در اختیار می‌گیرم همه کرانمند است و نمی‌تواند حق مطلب را ادا کنند. در آن غزل لطیف که مولانا می‌گوید:

آه چه بی رنگ و بی نشان که منم کی ببینی مرا چنان که منم

گفتم آنی، بگفت های خموش در زبان نامده است آنکه منم

این تعابیر، پارادوکسیکال است و متضمن همان گله عرفا از تنگنای زبان.

کی شود این روان من ساکن اینچنین ساکنِ روان که منم



گفتی اسرار در میان آور کو میان اندر این میان که منم  
«گویای بی زبان»، «ساکنِ روان»، گله از تنگنای زبان است. این‌ها همه مضامینی است که با الاهیات  
تنزیهی و سلبی در تناسب و تلائم است. بیش از هر چیزی بر بی تعینی و بیکرانگی خداوند تأکید  
می‌کند و اینکه ما نهایتاً به نحو اشاری می‌توانیم به او پردازیم.

اگر بخواهم از تعبیر متأله و فیلسوفِ دینِ معاصر «جان‌هیک» استفاده کنم، خداوند «فوقِ مقوله»  
است یا حقیقت فوق مقوله است. حقیقت فوق مقوله یعنی همین که من آن را در ذیل مقولات  
می‌آورم، دیگر محدود شده است. پس او فوق مقوله است. فوق مقولات و فوق مفاهیم رایجی که ما  
برای مخاطب زبانی احتیاج داریم. اما به هر حال امرِ متعالی است و درست است که من در باب او  
نمی‌توانم كما هُوَ حَقَّه سخن بگویم، اما آیا اصلاً نباید سخن بگویم؟

امثالِ جان‌هیک می‌گویند می‌توانی اما به نحو اشاری. این سخن هیک با الاهیات تنزیهی و سلبی  
در تناسب و تلائم است. البته از عرفا و قائلان به الاهیات تنزیهی، جمهور مردم درکی از خداوند  
دارند که در قالب صفات ریخته شود. به همین خاطر هم متون مقدس پر از اوصاف برای امرِ متعالی  
است. اما می‌گویند برای کسانی که در مرتبه دیگری به سر وقت امرِ متعالی می‌روند، خداوند از جنس  
بی تعینی و بیکرانگی و حیرت است.

حیرتِ محض آرَدَتِ بی صورتی زاده صد گون آلت از بی آلتی

به همین سبب مولوی می‌گوید خدایی که بی تعین است و از صورت بی تعین و بیکرانه است  
کسی که با او مواجه می‌شود، متحیر می‌شود و حیرت محض را نصیب می‌برد. اگر شما از چنین  
عارفی پرسید دعا کردن و استجاب دعا چیست؟ توضیحی به شما می‌دهد. منتها این توضیح حصه‌ای  
از حصه‌هایی است که در هستی جاری و ساری است. مثل دریایی که موج می‌زند و من و شما  
بخشی از موجهای آن دریاییم. هستی که بی تعین و بی کرانه است. چون ما وقتی که دعا می‌کنیم در  
دلِ این دریا هستیم. این دعا بخشی از هستی است که با کل هستی این را در میان می‌نهد. تو گویی  
اراده خودش را در هستی روانه می‌کند.

این تلقی با آن موجود مقتدری که گویی در فراز ابرها نشسته است فرق می‌کند. مطابق با این  
تصویر، فرد خودش بخشی از هستی است و اگر علل و عوامل دیگری رخ دهد، قران‌های میمونی  
صورت گیرد، آن دعا مستجاب می‌شود.

هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم زتوست  
ای تقاضا گر درون همچون جنین چون تقاضا می‌کنی اتمام این  
سهل گردان ره نما، توفیق ده یا تقاضا را بهل بر ما منه  
چون تقاضا بر تقاضا می‌رسد موج آن دریا بدین جا می‌رسد

تعبیر مولوی خیلی غریب است. گویی خود دعا را آغاز می‌کنی. از منی که مثل جنینی که در درون من وجود دارد. تقاضاگر در درون من رخنه کرده است و ریشه دوانده است و از آنجا آغاز می‌شود. ای تقاضاگر درون همچون جنین. یعنی چون فرد بخشی از وجود است و اینگونه نیست که مفارقت و مبادی با خداوند داشته باشد؛ بلکه مثل دریا موج می‌زند که شدت و ضعف دارد. ما بخشی از آن موجهای خُرد یا آن موجهای بلندیم، به همین سبب خداوند صرف‌الوجود یا وجود محض است. یا به تعبیر عرفا «وحدت حقه حقیقیه» دارد. در این تصاویر از خداوند که در دل بازی زبانی عرفان طرح می‌شود، استجاب دعاهایی که خطاب به او می‌خوانیم، اقتضائاتی دارد که با بازی زبانی دین متعارف یعنی با بازی زبانی دین جمهور دینداران، فاصله دارد.

### الهیات فلسفی

از اینکه درگذریم به بازی زبانی الاهیات فلسفی می‌رسیم، بازی زبانی‌ای که بیشتر فیلسوفانی که دلمشغول دیانت‌اند و الهی‌دانان مشتغل آن هستند. در دل این بازی زبانی خداوند علت العلیل است. یعنی موجود محتشمی به مثابه یک پادشاه که بر عرش نشسته نیست. علت العلیل و مسبب الاسباب است. به تعبیر فیلسوفان مشای، ی قواعد و قوانین تخطی ناپذیری را در هستی وضع کرده است. از عالم مجردات تا به عالم پیرامونی که از آن به عالم طبیعت هم تعبیر می‌شود و تأثیر و تأثرات این قوانین بر روی عالم را پیش می‌برد.

مطابق با این تصویر در فلسفه مشایی که خداوند علت العلیل است، معلول‌های متعددی از او سرزده است. از عالم تجرّد تا بیایم به عالم تکائف. یعنی عالمی که پر از غیر مجردات است. یعنی همین مثل من و شما پر از در و تخته و پنجره و انسانها و دیگر موجودات کلی و مصادیق متعدد و متکثرشان در این هستی. فرد دعا که می‌کند، این دعا هم یکی از اسباب و علل است که در هستی روانه می‌شود. می‌تواند بر اثر تعامل با دیگر اسباب و علل، اثرات خود را بر جای گذارد. وقتی که به مرز عالم مجردات می‌رسد، مطابق با آن تصویری که از خداوند در بازی زبانی فلسفه به دست داده می‌شود، به نحوی آن دعا مستجاب شود. یعنی می‌تواند مستجاب شود و می‌تواند هم نشود. این منطقاً هیچ مشکلی ندارد. استحاله منطقی ندارد.

من توجه دارم که جمهور دینداران نه به لسان عرفا در بازی زبان عرفان، در باب خداوند و خواندن او سخن می‌گویند نه به زبان فیلسوفان و الهی‌دانانی که به بازی زبانی الاهیات فلسفه اشتغال دارند. در عین حال این توضیحات را ذکر کردم تا بگویم من به اقتضای هم علایقم و هم پیشینه تربیتی و معرفتی‌ام بین تصاویری که ارائه کردم با بازی زبانی الهی فلسفی یا الاهیات فلسفی هم داستانتز هستم. هرچند پاره‌ای بارقه‌ها و اخگرهای نیکویی هم در آراء عرفا می‌بینم. همچنان که دینداران متعارف هم

درکی از امر متعالی دارند و قطعاً نوعی سبک دینداری را اختیار کرده‌اند. اما من درکم در باب امر متعالی، در باب خواندن خداوند و استجاب دعا به بازی زبانی الاهیات فلسفی نزدیکتر است. نمی‌خواهم بگویم همه باید تصویرشان از این مقولات اینچنین باشد. اما این توضیحات را ذکر کردم تا تبیین نمایم که استجاب دعا منافاتی با دعا کردن ندارد. هیچ توضیحی هم داده نشده است که هر دعایی متضمن استجاب است. این صحیح نیست که ما فکر کنیم همه دعاها باید مستجاب شود. چنین تضمینی هم داده نشده و چنین ملازمی هم برقرار نیست. البته وقتی که با یک حادثه تلخ مواجه شدیم دعا هم می‌کنیم. دعا در موقعیتهای مرزی به داد می‌رسد. البته مفروض دعا کردن این است که فرد، عالم را کور و کر نبیند. این هم مهم است. اگر من فکر کنم که هستی کور و کر است، آنوقت دعا کردن امر عبثی می‌شود. من فکر کنم که به تعبیر حافظ: «که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش» و فکر کنم هیچ خبری نیست. البته کسی که جهان را کور و کر و ایستاده در پای خود می‌بیند، دعا هم نمی‌کند. چون کار عبثی است. اما اگر به تعبیر مولانا قائل به این بشوید که هستی باطن و جان جهانی دارد، و این عالم کور و کر نیست؛ حالا چه این را به زبان دینداران متعارف بگویید یا به زبان فیلسوفان یا به زبان عارفان، هرچه که بگویید به هر حال درکی از امر متعالی دارید و قائل به امید و دعا کردن هستید. البته که در این صورت هر دعایی محلی از اعراب دارد. البته که می‌تواند منجر به نتیجه هم بشود. جایی در مثنوی مولوی می‌گوید:

آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از بهر جان

یک کسی دعا می‌کند برای اینکه کار متعارف زندگی‌اش راه بیفتد. چون مستمند است. اشکالی هم ندارد. یک کسی هم از بهر جان. برای تنهایی‌های روحش دعا می‌کند و به سروقت خداوند می‌رود. هر کدام از اینها هم کارکرد خودش را دارد. اما اگر کسی از شما پرسید با تصویری که شما دارید، قرآن می‌تواند شفاعت‌بخش باشد؟ پاسخ من مثبت است به شرطی که حدود و ثغور را بدانید. آیا ما دعا کنیم چون در سوره غافر گفته است که دعا کنید من دعای شما را مستجاب می‌کنم؟ بله دعا کنید. پس دعاها مستجاب نشده چه؟ نگفته است که همه دعاها مستجاب می‌شود نه تصریح شده در متن و نه این امری است که به نظر من موجه است. قرار نیست رابطه علی و معلولی میان این دو برقرار باشد. بعد قصه استجاب دعا را من به ایجاز و اجمال از منظر الاهیات فلسفی توضیح دادم. احیاناً اگر دوستان نکته و ملاحظه‌ای داشتند، در بخش پرسش و پاسخ می‌توانیم به آن پردازیم. هم اینکه از این منظر من میان دعا کردن و تصویری که از امر متعالی داریم و استجاب آن به توضیحی که آمد، ناسازگاری منطقی نمی‌بینم. این نحوه نگاه به امر متعالی و استجاب دعا و دعا کردن ممکن است با تلقی رایج فاصله داشته باشد. اما به نظر من موجهتر است. چنین نگاهی هم به علوم تجربی

جدید و هم به علوم انسانی جدید گشوده است. هم نزاع میان علم و دین را جدی می‌گیرد و می‌کوشد حتی المقدور از پی رفع آن برآید و هم شفای امراض روحی و پلشتیها و نارواییهای اگزیزتسنسیل را از متون مقدس طلبد. هم مجالی معقول برای قصه استجاب دعا فراهم می‌کند.

عزیزان اگر مایل بودند در باب قصه میان علم و دین و درک من از چگونگی پرداختن به این مسئله از منظر الاهیاتی هم وقوف بیشتری پیدا کنند، بد نیست مقاله «الاهیات روشن فکری دینی» من را که مدلی است در مورد نسبت میان ساحات مختلف دین، تجربه دین، معرفت دین و کنش دین که چند سال قبل نوشته‌ام و در کتاب «ورق روشن وقت» منتشر شده مطالعه بفرمایند. آنجا از آراء لاکاتوش استفاده کرده‌ام و توضیح داده‌ام که به تعبیر او در نزاع میان علم و دین ما چگونه باید بین هسته مرکزی و کمربند محافظتی تفکیک کنیم. چگونه دائماً در روند و آیند باشیم و پاره‌ای از آنچه که موسوم به کمربند محافظتی یا **Protective belt** را می‌شود فرو نهاد. آن کاری است که نزاع میان علم و دین را جدی می‌گیرد و البته معتقد است که راهی به جایی می‌برد. آنچه که از آن به دینداری عالمانه یا الاهیات فلسفی و بازی زبانی الاهیات و بازی زبانی فلسفه تعبیر می‌شود.

نه اینکه مسئله را نبینیم. چون در میان ما حالا از دینداران معیشت اندیش چندان انتظاری نمی‌رود، پاره‌ای روحانیون ما هم مع‌الاسف این قصه را جدی نگرفته‌اند. دست رد زدن به سینه علوم تجربی اعم از علوم تجربی انسانی و علوم تجربی غیر انسانی و مسئله را ندیدن یا از در انکار آن در آمدن راهی به جایی نمی‌برد.

گشودگی نسبت به علوم تجربی و البته از منظر فلسفی الاهیاتی، به امر متافیزیکی نگرستن و مسئله را صورتبندی کردن هم راهی به جایی می‌برد و رهی می‌گشاید. آن وقت شما اینچنین که مسئله را نگاه کردید، مطابق با این تصویر البته راه هم بر خرافات بسته می‌شود. وقتی شما قوانین هستی را جدی بیانگارید و علیّت را جدی بدانید، دیگر راه بر هر امری باز نمی‌شود و تصویر معوج و نا تراشیده‌ای از ربط و نسبت میان متافیزیک و فیزیک پیدا نمی‌کنید. همچنین خیلی از این سخنان خرافی که در برخی از منبرها گفته می‌شود یا در شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شود را دیگر باور نمی‌کنیم. اینکه پیامبر (ص) با سوسمار سخن بگوید.

یا من خودم اخیراً در یک برنامه تلویزیونی یا یکی از این شبکه‌های اجتماعی دیدیم بالای منبر یک روحانی \_ نقل به مضمون \_ که امام رضا (ع) در قفس شیر رفته بود و با زبان شیرها سخن گفته بود. شیر ماده پیری با او درد دل کرده که برخی از شیرها غذای من را می‌خورند و به من نمی‌رسد و حضرت رضا (ع) هم با آنها صحبت کرده است و نصیحتشان کرده است. الان لبخند بر لبان برخی از عزیزان نقش بسته است که این سخن خرافی و وهم آلود است. اگر کسی که هستی را واجد قواعد صلب و سخت بداند و ذهن پیچیده‌ای داشته باشد و چنان که توضیح دادم، هم به متون مقدس عطف

نظر کند و هم به علوم تجربی، هم علوم نظری و الاهیات فلسفی، دیگر این خوانشها و خرافاتها رخ بر می‌بندد.

اینکه دنیای کسانی مانند دنیای «والت دیزنی» باشد که خیلی اتفاقات رخ دهد، اسب پرنده از آسمان به زمین بیاید یا داخل قفس شیرها برود و با آنها صحبت کند، من آنها را خیلی دنیای مجیکال می‌بینم که با دنیای واقعی فرسنگها فاصله دارد. کودکانه به نظر می‌رسد. چون کودکانه هم هست. اذهان کودکان را احیاناً قانع می‌کند. یادمان هم باشد ذهنهای بسیط به سن و سال بایولوژیک نیست. کسی ممکن است ۵۰ سالش باشد، ذهنش بسیط باشد. دنیا را مجیکال می‌بیند. کسی که دنیا را جادویی می‌بیند هر امر نامنقح و خرافی را هم باور می‌کند. اما اگر علم را جدی بگیرد و نسبت به آن گشوده باشد و ذهن پیچیده‌ای داشته باشد و عالم را چنان که هست ببیند، دیگر به راحتی تحت تأثیر این مضامین قرار نمی‌گیرد و دینداری جامع الاطراف و منقح و موجهی را سامان می‌بخشد. از توجه دوستان سپاسگزارم مشتاقم که از نکته سنجیهای عزیزان استفاده کنم و پس از آن بحث امروز را ختم کنم.

### پرسش و پاسخ

شما فرمودید این نوع نگاه که مثلاً با شیر حرف می‌زند، این‌ها با در نظر گرفتن علمی نظری قابل قبول نیست. بحث معجزه که در قرآن هم زیاد مثال داریم آن را چگونه توجیح می‌کنید؟

به نکته خوبی اشاره کردید. توجه داشته باشید که معجزه تفاسیر متعددی داشته است. فکر کنم در یکی از این جلسات هم دوستی راجع به معجزات پرسید. ببینید تا شما چه نگاهی به معجزه داشته باشید. اتفاقاً مولانا و غزالی که در زمره عارفان و اشعری مسلکان هستند، چون قائل به قواعد طبیعی یا کلی طبیعی یا قوانین هستی نبودند، جا را برای معجزات باز می‌دیدند. ولی در عین حال می‌گفتند اینها هم برای پس زدن دشمنان است. یعنی اگر کسی دل صافی داشته باشد وقتی که با سخنان خداوند یا سخنان پیامبر (ص) به تعبیر دقیقتر مواجه می‌شود کسی که کژی نداشته باشد، سخنان پیامبر (ص) را می‌پذیرند و راه وحیانی کلام در دلشان می‌نشیند. غزالی هم اتفاقاً یک جا در نوشته‌هایش آورده است که اگر کسی معجزه‌ای بیاورد یا یک سخنی بگوید \_ چون معجزه از کلمه عجز می‌آید \_ و بعد به من بگوید که تو از من بپذیر که صد از ده کوچکت است من نمی‌پذیرم. بعد ادامه می‌دهد که معجزات بیشتر از برای قهر دشمنان بوده است. شبیه این مضمون را هم مولوی و هم غزالی به عنوان عارفان و اشعری مسلک آورده‌اند. شما اگر این را مد نظر قرار بدهید یک نگاهی به معجزه دارید. مولوی در مثنوی به صراحت می‌گوید که:

معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت پی دل بردن است

موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات

ملاحظه می‌فرمائید. توضیح او این است که معجزات برای پس زدن دشمن است. والا کسی که اهل عالم معناست و گشودگی دارد با سخنی که با او در میان نهاده می‌شود، هم جنس و هم کلام می‌شود و دلش را می‌برد. بوی جنسیت پی دل بردن است. قریب به همین مضمون را غزالی دارد. او تقدم زمانی دارد و در زمره یکی از معلمان مولانا محسوب می‌شود. این یک نگاه است به معجزات. توجه داشته باشید در خود قرآن همانطور که برخی از متکلمان هم آورده‌اند، کل قرآن را، یعنی نفس نزول و وجود این کتاب را معجزه انگاشتن ره‌گشای است. چون در باب «شق القمر» و مضامینی از این دست، شاید دیده باشید؛ بعضی از قرآن پژوهان آورده‌اند که اولاً ما شواهد تاریخی نداریم که شق القمر رخ داده باشد. یعنی شما بگویید مورخانی، عالمانی نقل کرده باشند که ماه دوشقه شده است، نداریم. در قرآن هم اینکه این شق القمر یک پدیده‌ای باشد که کسی دیده باشد، گفته‌اند که شبیه به این مضمون در اشعار ادبای عرب جاهلی هم بوده است. این را برخی تحقیقات هم نشان داده است. نه فقط این موضوع که برخی از مضامین قرآن متأثر از فرهنگ زمانی خویش است.

من نکته‌ام این است که شما می‌توانید همچنان قائل به قوانین هستی باشید و معجزات را از این سنخ بدانید. از بهر قهر دشمنان که در زمانه تکون دین بوده است. هر چه که بوده با هر حدود و ثغور می‌گویم برای قصه شق القمر ما شواهد تجربی نداریم. عالمان گزارش نکرده‌اند و می‌توان به قوانین صلب و سخت هستی باور داشت. معجزات را هر چه که بوده با هر حدود و ثغوری معطوف به قهر دشمنان دانست و حداقلی. آنچه که بیشتر بوی معجزه می‌دهد را به تعبیر ابن‌خلدون تحولی انگاشت که ظهور آیین اسلام در شبه جزیره عرب پدید آورد. قبائل را متحد کرد و این کلام دل‌انگیز که رائج و حیانی دارد و به تعبیر مولانا دل را می‌برد و تبدیل مزاجی در فرد پدید می‌آورد.

شما به آیات اولیه قرآن که نگاه می‌کنید یعنی آیات اولیه نزول، در جزء بیست و نه و سی‌ام مخاطبان پیامبر (ص) ابتدا از ایشان تقاضای معجزه نمی‌کردند. به این معنا معجزه‌ای وجود نداشت. سخن بر سر این آیاتی بود که در دلها می‌نشست و دلربایی می‌کرد. آن در جاذبه مغناطیس ایشان قرار می‌گرفت. آن‌ها که تقاضای معجزه نمی‌کردند، چطور این سخنان را باور می‌کردند؟ ما که آن موقع نبودیم. اما الان که نگاه می‌کنید این قصه متفاوت است. یعنی فی‌المثل در سوره معارج می‌خوانیم که: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَتَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾ یا آیات دیگری که دعوت به این موضوع می‌کنند. آن آیات آهنگینی که انسان‌شناسی هم در آن هست: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

آنچه که من ذکر می‌کنم این است. آن مخاطبان اولیه پیامبر (ص) که از پی معجزه مسلمان نشدند. من و شما هم که الان در زمینه و زمانه دیگری زندگی می‌کنیم - و چنانچه در جلسات نخست توضیح دادم - می‌خواهیم ببینیم مخاطب این متن بودن در روزگار کنونی چه اقتضائاتی دارد؟ آنوقت معجزه به کار ما نمی‌آید. هرچه که بوده به هر نحوی که بوده، معطوف به آن دوره بوده است. ما الان مخاطب این متن هستیم و اقتضائاتش را واکاوی می‌کنیم و درباره قصه دعا و احیاناً استجابتش را بحث می‌کنیم. تصویر خودمان را از امر متعالی منقح‌تر می‌بینیم. مخاطبان اولیه پیامبر (ص) مجذوب آهنگین بودن مضامین نغز و بلند و بکر و دعوت به آشنایی‌زدایی که در کلام پیامبر (ص) می‌دیدند، شدند. یک جور تبدیل مزاجی در ایشان پدید می‌آورد. در آیات مکی ببینید که سخن بر سر چه رفته است، از این دست مضامین اگزوستنسلی اخلاقی و انسان‌شناختی ما همچنان در این روزگار می‌توانیم مخاطب این متن باشیم. اینچنین ماندگاری میراث نبوی را مطمح نظر قرار بدهیم و به میزانی که مخاطب این متن واقع می‌شویم به زندگی خود معنا ببخشیم.

بحث اعجاز قرآن یک بحث جدا است. معجزاتی که در خود قرآن آمده است، چطور؟ یعنی الان داستان حضرت سلیمان و مواردی که در آن ذکر شده است؛ از مورچه و موجودات فرا انسانی و بعد داستان حضرت موسی (ع) (و عصایش که چندین بار در قرآن ذکر شده است را چگونه باید تحلیل کرد؟ من می‌توانم خودم را یک دانشجوی دکترا بدانم که دارد روی یک علم تجربی و علم نظری کار می‌کند و همچنان آنها را قبول دارد؟ یا اینکه باید بگوییم نه آنها یک مسئله تأویل‌پذیر است و اصلاً آن متنی که من دارم می‌خوانم با آن چیزی که می‌فهمم و ظاهر قضیه نشان می‌دهد کاملاً فرق دارد و اصلاً رابطه این مدلی بین حضرت سلیمان و حیوانات وجود نداشته است. آن قضیه عصای حضرت موسی (ع) (اصلاً این نبوده است یا اینکه نه، باید خودم به خودم بقبولانم که نه اینها هم درست است و هیچ تناقضی بین باور به آن و باور به این پدیده‌ها وجود ندارد؟

حالا آن آیات را باید دید. شما نکات خوبی هم طرح کردید. می‌شود در فاصله این جلسه تا نوبت آتی که هفته آینده برگزار می‌شود، به آن آیات هم بپردازیم. یعنی در ابتدای نوبت آتی. به چند صورت می‌شود مواجه شد. اولاً سیاق آیات را نگاه کرد و دید و در عین حال کانتکسی که در آن آمده است را مدنظر قرار داد. همینطور که اشاره کردید به نحوی شاید آنها را تأویل کرد. بعد اینکه اگر شما مطابق با این تصویری که گفتم قائل به قوانین صلب و سخت برای هستی باشید، بله از منظر دیگری در اینها نگاه می‌کنیم و اینها را معطوف به زمانه خود و مخاطبان موسی (ع) یا دیگران می‌بینیم. یعنی تخته بند زمان و مکان دیدن متن و تأویل آن و درک خود را از معجزه عوض کردن. این‌ها راهکارهایی

است که فی الجمله الان عرض می‌کنم. ناظر به تعبیر شما کسی که دانشجوی دوره دکتری است و با علوم تجربی آشنایی نیکویی دارد و از این حیث به مقوله قوانین هستی و متن مقدس نگاه می‌کند. این‌ها اجمالاً راهکارهایی است که در باب تغییر دادن به توضیحی که عرض کردم، هم تأویل متن، هم تصویر خود از فانکشن و چند و چون معجزه را تغییر دادن می‌تواند صورت بگیرد.

در عین حال فرد به قوانین هستی هم ملتزم باشد. حالا این میزان باشد. اگر لازم شد، من پاره‌ای از آیات را نوبت آتی هم می‌خوانم و مطابق با توضیحی که ذکر کردم تبیین تکمیلی عرض می‌کنم. به هر حال راه به این معنا باز است، شخص همچنان می‌تواند به قوانین صلب و سخت هستی باور داشته باشد. توجه هم بکند. گفتم دعا کردن و روانه کردن آن در هستی و حتی وقتی کسی قائل به قوانین تخطی ناپذیر هستی است، دیگر منافاتی ندارد با استجاب دعا. بلکه استجاب دعا را یک امر علمی می‌دانند.

ببینید همه سخن بر سر استجاب دعاست. امکان پذیر بودنش. اگر کسی رابطه ضروری میان دعا و استجاب دعا ببیند، یک امری است که من گفتم ناموجه است. شخص می‌تواند دعای خودش را هم روانه کند، اسباب و علل و وسائل هم در میانه هستند. مطابق با این تصویر می‌تواند دعا مستجاب شود. می‌تواند هم مستجاب نشود. قوانین هستی هم در جای خود هستند.

ما دعا می‌کنیم تا با خدا در ارتباط باشیم. وقتی که منتظر استجاب هستیم، هم منتظر این هستیم که یک آرزوی زمینیمان برآورده شود و هم اینکه داریم نگاه می‌کنیم که خدا هم با ما در ارتباط بوده است. خدا هم با من زمینی در ارتباط بوده است. اگر قرار باشد همه چیز فقط محدود بشود به قوانین و علوم طبیعی، تازه آن هم با کلی شرایط. آیا راه دیگری به جز استجاب دعا که خداوند با زمینها در ارتباط باشد هم وجود دارد؟ اگر واقعاً راه دیگری نیست، خوب این مدل خدا چه فرقی دارد با مدل خدای ساعت‌سازی که در علم هم کلی از آن صحبت می‌شود که یک کسی بوده است که همه ساعتها را کوک کرده و بعد رها کرده و رفته است؟

ممنونم از دو سؤالی که طرح شد و من را هم به تأمل بیشتر وا می‌دارد. در پاسخ به پرسش شما که مطابق با این تصویر، با آن خدای ساعت‌سازی که گفتید، یعنی آن خدایی که جهان را خلق کرده است و به نوعی رها کرده است، اولاً این را بگویم که شاید در عرائض اذعان نشد. من نمی‌گویم دعا ابزار زندگی نیست و نباید برای نیازهای این جهان جسمانی دعا کرد. اینکه مولانا گفت: متقی گوید خدا از بهر جان، برای نان هم می‌شود دعا کرد. برای سلامتی جسم هم می‌شود دعا کرد. در عین حال تفاوت است.



عده‌ای فقط وقتی به مشکل بر می‌خورند یاد دعا می‌افتند و به سراغ امرِ متعالی می‌روند. به هر حال وقتی دعا می‌کنند تو گویی مثل ماهی در آب غوطه می‌خورد و دعایشان متفاوت است. پس این نکته اول که برای زندگی کردن هم می‌توان دعا کرد، دعا به کار نیازهای روزمره زندگی هم می‌آید. دینداران معیشت اندیش به نحوی دعا می‌کنند. حتی کسانی که دلمشغول الاهیات فلسفی هستند و دلمشغول بازی زبانی عرفانند برای رفع حاجات زمینی‌شان می‌توانند دعا کنند. اما لزوماً این دعا مستجاب نمی‌شود. از همین جا می‌خواهم بگویم که تفاوت این تصویری که من ذکر می‌کنم به رغم قرابتی که با آن خدای ساعت‌ساز دارد، این است که مطابق با این تصویر، دعا بی‌حاصل و بی‌سبب نیست. کار عبثی نیست. اگر دعا کنیم، خداوند در هستی قواعدی وضع کرده است؛ که معتقد است در مجموع خیر آنها بر شر آنها می‌چربد. از طریق این قواعد و قوانین است که آن را در هستی پیش می‌برد. روانه کردن دعا در هستی می‌تواند منتج به نتیجه شود. این دیدگاه فرق می‌کند با اینکه کسی تصورش این باشد که خداوند ربطی به این عالم ندارد. یعنی الان بدون لحاظ کردن اصطلاحات فلسفی وقتی دعا را در هستی روانه می‌کند از طریق اسباب و علل، با دیگر امور ممزوج می‌شود و بالا می‌رود. یعنی از زمین به آسمان بالا می‌روند. از عالم تکائف، یعنی جهان پیرامونی که ما هستیم، به عالم تجردات و عالم مجردات می‌روند. جایی که مجرد است، از تکائف که به تجرد می‌رود. آن وقت آن دعا می‌تواند اگر با علل و عواملی عجین شود، مستجاب گردد.

این را وفق مشرب ایشان توضیح می‌دهم. مطابق با این تصویر رابطه میان آسمان و زمین قطع نشده است. هر چند با آن تصویر مکانیکی کارتونی که عده‌ای دارند، البته فاصله دارد. که انگار خدا بالای پشت بام نشسته است. من مثلاً یک پرتقال بیاندازم، بگیرد و بعد دو تا برای من بیاندازد پایین. برخی یک چنین تصویری از خدا دارند. این را نمی‌گویند اما کم و بیش ناتراشیده است.

اما اگر شما عالم را پیچیده و تو بر تو ببینید، قوانین را جاری و ساری ببینید، در عین حال روانه کردن دعا در هستی را هم امری معقول بدانید و اینکه می‌تواند منجر به نتیجه بشود بنا به شرایطی و با حدود و ثغور مستجاب بشود. آنوقت با آن تصویر خدای ساعت‌ساز متفاوت است. در عین حال با یک خدای مطلق‌العنانی که در این عالم هرکاری می‌تواند انجام دهد و قواعد هستی را دور بزند و ما هم یک تصویر خیلی انسان‌وار از او داشته باشیم، البته فاصله دارد.

اما فکر می‌کنم این فاصله به لحاظ معرفتی فاصله نیکویی است. درک ما را از خداوند ژرفتر می‌کند. انتظارات ما از او را منقح‌تر و واقع بینانه‌تر می‌کند. چون به هر حال خداوند محذوراتی هم دارد. یعنی من چنانکه می‌فهمم علم خداوند به محالات تعلق نمی‌گیرد. قدرت او به محالات تعلق نمی‌گیرد. خدا نمی‌تواند یک دایره‌ای بیافریند که شعاع‌هایش با هم برابر نباشد. یعنی تصویر ما از خداوند به این

معنا، یعنی ماده قصوری دارد. هر کاری در این عالم صورت نمی‌گیرد، این را از من اگر می‌پرسید به شما اینچنین پاسخ می‌دهم، از مولوی پرسید یا از اشاعره پرسید می‌گویند نه:

گر توخواهی آتش آب خوش شود و ر نخواستی آب هم آتش شود

این رأی آنهاست. من با کمال احترامی که برای این عزیزان قائلم، این را موجه نمی‌دانم. آب یک طبیعتی دارد که آتش نمی‌شود. خداوند به این معنا مطلق العنان نیست. قدرتش به محالات تعلق نمی‌گیرد. یک دایره در حین این که دایره است نمی‌تواند مربع هم باشد. نمی‌شود خداوند دایره‌ای بیافریند که شعاعهایش با هم برابر نباشد. من درکم این است که خداوند از این قواعد و قوانینی که در هستی وضع کرده، تخطی نمی‌کند. به همین خاطر مسامحتاً گفتم محذورات خدا. خوب این یک درکی از خداوند است. توجه دارم که می‌تواند با آن درک راست کیشانه متفاوت باشد. اما هم موجه‌تر است، هم درک ما را از هستی منقح‌تر می‌کند.

آب بندی شده تر می‌کند و راه را بر ورود و ریزش کثیری از این خرافات می‌بندد. در عین حال تفاوتی هم با آن خدای ساعت‌ساز دارد. چون محلی از اعراب برای ارتباط زمین و آسمان دارد که عبارت است از امکان‌پذیر بودن استجاب دعا. سخنی که در هستی و از عالم طبیعت و عالم مجردات روانه شود می‌تواند مستجاب شود.

باید دید که از کدام منظر مؤمن هستیم. اگر از دید عامه و سنتی بنگریم خیلی واضح است. مثلاً در روایت دینی ما هست از دعا و عبادت و همچنان: **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** و یا آیات شریف بی‌شماری است که این تلقی دینداران سنتی است. **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۗ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ**. این یک دیدگاه سنتی مبتنی بر قرآن کریم است. اگر از این دید می‌بینید واضح است که دعا قبول می‌شود. اما اگر از دید عرفانی ببینید، عارفان را ما به دو بخش تقسیم می‌کنیم. عارفانی که شریعتمدار هستند، مثل امام محمد غزالی که شما چند بار ذکرشان را کردید. همچنان سنایی غزنوی. این‌ها دیدشان بیشتر شریعتمدارانه است. مثلاً اگر از حافظ پرسید، حافظ دید رندانه دارد جایی که می‌گوید:

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت

عمریست که عمرم همه در کار دعا رفت

احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست

در سعی چه کوشیم چو از مروه صفا رفت

می‌بینید دیدگاه‌های عارفان هم در داخل عرفان و همچنان دیدگاه‌های کسانی که به شکل سنتی یا عامه مردم می‌نگرند، مبتنی بر قرآن کریم است. عارفان ما تلقیشان کاملاً متفاوت است از مثنوی معنوی. مثلاً جایی که سنایی می‌گوید با وهم و عقل معدود و محدود که ما داریم نمی‌توانیم بر کُنه معرفت باری برسیم. اینکه دیدگاه عارفان است. اما از دید سنتی هر چیز را می‌گذارند مبتنی بر نصّ شریف. مثلاً قرآن و احادیث و همچنان احادیث امامان (ع). (مطلب من این بود که اگر ما مقوله دعا و یا معرفت باری را واکاری می‌کنیم ببینیم از کدام منظر به آن می‌نگریم. اگر از منظر عرفانی باشد، کاملاً دیدگاهها فرق می‌کند. البته در عرفان باز هم دیدگاهها متفاوت است. ولی اگر مبتنی بر نص باشد، دید عامه مردم مستندگرایانه است. می‌بینید که آیات بیشماری است که دعا قبول می‌شود. من می‌خواستم این را بگویم که اگر در جلسات آخر هر دو منظر را جداگانه بگویید، بهتر است.

آن آیه‌ای که ایشان اشاره کردند، از سوره بقره است. آنچه که من خواندم از سوره غافر بود. آن هم از شهرتی برخوردار است. این آیه که: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۗ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ<sup>۲</sup>**

آیه‌ای که از سوره غافر هم خواندم که: **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۗ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**. بله در باب دعا در قرآن سخن است و باز هم تأکید می‌کنم اینکه: **أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ** باز متضمن رابطه علی و معلولی نیست. وعده داده شده است. خداوند گفته است اگر بندگانم مرا بخوانند، من به ایشان نزدیکم و اجابت می‌کنم. اما رابطه ضروری و علی و معلولی میان دعا کردن و استجاب آن، چنانکه من می‌فهمم وجود ندارد.

در قرآن هم اینچنین گفته نشده است و ما هم دعا‌های روزمره مستجاب نشده داریم و هم در خود سراغ داریم و هم در دیگران شنیده‌ایم. البته که مستجاب شده‌اش را هم شنیده‌ایم. آنچه که در باب سنایی و غزالی اشاره فرمودید، بله من هم در عرایض بودم که ان‌شاءالله اگر مجالی شد در نوبت آتی و اگر نیازی بود، توضیح بیشتری می‌دهم. در واقع من هم از بازی زبانی عرفان سخن گفتم و اینکه خداوند در آن بازی زبانی چگونه دیده می‌شود. قصه دعا کردن و خواندن خداوند و استجاب دعا را بیان کردم. بعد به سروقت بازی زبانی الاهیات فلسفی آمدم و آن توضیحات را عرض کردم. در عین حال به الاهیات متعارف یا دینداری رایج هم اشاره کردم.

در همه این بازیهای زبانی به هر حال از منظری به قصه نگاه می‌شود. من شخصاً چنانکه در عرایض آمد به بازی زبانی الاهیات فلسفی غلظه بیشتری دارم. هر چند به نظرم اخگرها و بارقه‌های ژرفی هم

در میراث عرفانی ما به ودیعت نهاده شده است و قابل استفاده است. به هر حال باید کدام منظر به خداوند و دعا و استجاب آن نگاه کنیم؟ البته متن محوری ما که قرآن باشد در سنت اسلامی هم پیش چشممان باشد تا از کدام منظر نگاه کنیم و چگونه آن را تفسیر کنیم. تا ما کدام یک را بگیریم و موجه‌تر بیان‌گاریم.